مشکل لیبرال‌ها این است که هدف آن‌ها وسیله آن‌ها را توجیه نمی‌کند



پینو دومینیک
پروفسور اقتصاد دانشگاه ییل

هر طرفدار تجارت آزاد بارها این استدلال را شنیده است: «قطعا همه ما دوست داریم که تجارت آزاد وجود داشته باشد. در تئوری ایده‌ای جذاب به‌نظر می‌رسد، اما در دنیای واقعی قابل تحقق نیست». در این چارچوب رایج، تجارت آزاد به‌عنوان یک ایده‌آل دست‌نیافتنی و حمایت‌گرایی به‌عنوان گزینه‌ای عمل‌گرایانه و واقع‌گرایانه معرفی می‌شود. چنین برداشتی کاملا اشتباه است. حمایت‌گرایی در واقع نظریه‌ای آرمان‌گرایانه است که بر سه فرض غیرواقع‌بینانه بنا شده است: ۱- اینکه افراد و بنگاه‌ها برخلاف منافع شخصی خود عمل خواهند کرد، ۲- دولت‌ها در راستای منافع ملی تصمیم می‌گیرند و ۳- گروه‌های ذی‌نفع خاص در حاشیه باقی می‌مانند و در نتایج موثر نیستند. اما به همان اندازه که این فروض غیرواقع‌بینانه هستند، در مقابل این تجارت آزاد است که شیوه زیست روزمره عامه مردم را منعکس می‌کند.

آدام اسمیت در ثروت ملل تلاش کرد نشان دهد که چگونه اقدام افراد در راستای منافع شخصی می‌تواند به نفع دیگران تمام شود. مکانیسم اصلی تحقق این پدیده، تقسیم کار است. زمانی که افراد در حوزه‌هایی که در آن مهارت بیشتری دارند تخصص پیدا می‌کنند و سایر نیازهای خود را از طریق مبادله تأمین می‌کنند، هم خود و هم شرکای تجاری‌شان را ثروتمندتر از حالتی می‌سازند که بخواهند همه چیز را به‌طور مستقل تولید کنند. این اصل در قلب علم اقتصاد جای دارد و گرچه ممکن است به‌صورت انتزاعی بدیهی به‌نظر نرسد، اما تجربه نشان داده که این سازوکار واقعیت دارد. کشورهایی که در آن‌ها مردم به تخصص‌گرایی و مبادله روی نمی‌آورند و به‌جای آن، خود غذای خود را تولید می‌کنند، لباس‌هایشان را می‌دوزند و خانه‌هایشان را می‌سازند، جزو فقیرترین کشورهای جهان هستند. کشوری که خودکفایی را به‌عنوان اصل بنیادین خود پذیرفته و تقریبا به‌طور کامل از تجارت بین‌المللی منزوی شده، کره شمالی است.

کره شمالی برای جلوگیری از تجارت، به سرکوب نیاز دارد، زیرا تجارت بخشی از طبیعت انسان است. اسمیت در ثروت ملل می‌نویسد: «تقریباً در میان تمام گونه‌های دیگر حیوانات، هر فرد بالغ به‌طور کامل مستقل است و در وضعیت طبیعی خود نیازی به کمک سایر موجودات زنده ندارد». او می‌آورد اینکه سگ‌ها درباره مبادله استخوان‌ها با هم مذاکره کنند امر مضحکی است. اما در مورد انسان‌ها این‌گونه نیست. اسمیت می‌نویسد: «انسان تقریبا همواره به کمک هم‌نوعان خود نیاز دارد، و این انتظار که صرفا از روی خیرخواهی دیگران به او کمک کنند، بی‌فایده است. احتمال موفقیت او بیشتر خواهد بود اگر بتواند منافع شخصی آنان را در این همکاری درگیر کند و نشان دهد که انجام آنچه او می‌خواهد، به نفع خودشان است.»

اینجاست که آرمان‌گرایی حمایت‌گرایی نمایان می‌شود. حمایت‌گرایی مدعی است که تمایل طبیعی انسان به پیگیری منافع شخصی که مبنای تجارت است، یک «مشکل» است که باید اصلاح شود. این نظریه می‌گوید که برای رشد واقعی، مردم باید برخلاف طبیعت انسانی خود عمل کنند و از این رو، خواسته‌ها و ترجیحات آن‌ها باید تغییر یابد. عامل اجرای این تغییر، دولت است. طرفداران حمایت‌گرایی باید دیدگاهی به‌شدت ایده‌آل‌گرایانه نسبت به دولت داشته باشند و اعتماد زیادی به توانایی دولت برای اجرای برنامه‌هایشان بکنند. اما اگر دولت به‌اندازه‌ای که آن‌ها تصور می‌کنند کارآمد یا خیرخواه نباشد، برنامه‌هایشان شکست خواهد خورد.

اگر استدلال حمایت‌گرایان درست باشد، چرا این منطق فقط برای کشورها مطرح می‌شود؟ بسیاری از ایالت‌های آمریکا از بسیاری از کشورها بزرگ‌ترند؛ بنابراین، این مسئله نه به جغرافیا مرتبط است و نه به جمعیت. همچنین، تفاوت‌های قابل‌توجهی در سطح ثروت بین ایالت‌های مختلف وجود دارد؛ مثلا تولید ناخالص داخلی سرانه ماساچوست تقریبا دو برابر می‌سی‌سی‌پی است و متوسط دستمزد ساعتی در ماساچوست بالاتر از ۱۴ دلار است. روشن‌تر آنکه، اگر استدلالی قوی و منطقی برای حمایت‌گرایی در سطح ملی وجود داشته باشد، همان استدلال باید در سطح استانی هم منطقی‌تر باشد، زیرا انتقال تولید به مکانی دیگر در داخل یک کشور که قوانین یکسان، زبان مشترک و دسترسی به کالاهای عمومی مشابه دارد، بسیار ساده‌تر از انتقال آن به قاره‌ای دیگر با نیروی کار جدید است. به همین دلیل است که مرکز تولید در آمریکا بارها جابه‌جا شده است: ابتدا از شمال‌شرقی به غرب میانه، و اکنون از غرب میانه به جنوب. حال اگر قانون اساسی آمریکا حمایت‌گرایی ایالتی را ممنوع نکرده بود، آیا ماساچوست باید برای حفاظت از کارگران خود در برابر نیروی کار ارزان‌تر می‌سی‌سی‌پی باید تعرفه وضع می‌کرد؟ شاید برخی از حمایت‌گرایان پاسخ مثبت دهند، اما احتمال آن کم است. زمانی که سطح تحلیل از بین‌المللی به بین‌ایالتی و حتی مضحک‌تر به بین‌شهری پایین‌تر بیاید، برتری تجارت آزاد به‌وضوح آشکارتر می‌شود، حتی اگر به از دست رفتن برخی مشاغل در نتیجه جابه‌جایی تولید منجر شود.

ترامپ خود به این تناقض اعتراف کرده است، زمانی که اشاره می‌کند اگر کانادا ایالتی از آمریکا بود، تعرفه‌ها از بین می‌رفتند. او درست می‌گوید؛ اما این بدان معناست که همان افراد همان کالاها را می‌خریدند و می‌فروختند، بدون اینکه تغییری اساسی در وضعیت اقتصادی ایجاد شود. تنها تفاوت عمده این بود که حدود ۳۰ میلیون کانادایی در انتخابات آمریکا رأی می‌دادند و سیاست‌های کشور را به‌شدت به سمت چپ متمایل می‌کردند. در نتیجه، به‌نظر می‌رسد بهتر است که مزایای اقتصادی این اتحاد را بدون پیامدهای سیاسی آن داشته باشیم؛ یعنی دقیقاً همان کاری که آمریکا در سال ۱۹۸۸ تحت رهبری ریگان با امضای توافق تجارت آزاد با کانادا انجام داد.

یک تصمیم سیاست‌گذاری نادرست، ناگزیر به تصمیمات اشتباه دیگری برای جبران خسارات ناشی از آن منجر می‌شود، و این مسئله در مورد تعرفه‌های ۲۵ درصدی جدید رئیس‌جمهور ترامپ بر واردات خودرو نیز صادق است. طبق گزارش وال استریت ژورنال در روز پنجشنبه، آقای ترامپ در یک تماس تلفنی با مدیران خودروسازی در ماه جاری، آن‌ها را تهدید کرده است که در صورت اجرای این تعرفه‌ها، نباید قیمت‌ها را افزایش دهند. حداقل این اعتراف ضمنی را می‌توان از اظهارات ترامپ برداشت کرد که تعرفه‌هایش هزینه‌ای بر دوش کسب‌وکارها و مصرف‌کنندگان تحمیل می‌کند، موضوعی که پیش‌تر به‌وضوح از سوی او تأیید نشده بود. اما ظاهراً، مانند برخی از پیشینیان دموکرات خود، بر این باور است که می‌تواند با اعمال فشار بر مدیران عامل، تأثیرات منفی سیاست‌هایش را پنهان کند.

در کارزار انتخاباتی سال گذشته، کامالا هریس پیشنهاد داد که کمیسیون تجارت فدرال آمریکا (اف‌تی‌سی) شرکت‌های مواد غذایی را که قیمت‌ها را بیش از حد افزایش می‌دهند، جریمه کند. ترامپ در واکنش به این پیشنهاد اظهار داشت: «پس از ایجاد یک تورم فاجعه‌بار، رفیق کامالا اعلام کرده که قصد دارد کنترل سوسیالیستی قیمت‌ها را اعمال کند». اما اکنون خود ترامپ برای جلوگیری از افزایش فاجعه‌بار قیمت‌ها ناشی از تعرفه‌های خودرویی، در حال تقلید از «رفیق کامالا» است. پیش‌بینی ابعاد تاثیر قیمتی این سیاست دشوار است، اما «جیم فارلی»، مدیرعامل فورد، ماه گذشته هشدار داد که «در بلندمدت، یک تعرفه ۲۵ درصدی بر واردات از مکزیک و کانادا، ضربه‌ای به صنعت خودروی آمریکا وارد خواهد کرد که تاکنون مشابه آن را ندیده‌ایم». واقعیت این است که کسب‌وکارها با بازگشت ترامپ به دفتر ریاست‌جمهوری، خوش‌بین بودند، زیرا گمان می‌کردند که او درک درستی از نحوه عملکرد بازارها دارد. اما ممکن است در این مورد دچار اشتباه شده باشند.

ثروت از طریق روحیه‌ای پرتحرک و فعال در اقتصاد که مبتنی بر سخت‌کوشی و آزادی کسب‌وکار است خلق می‌شود و نه وضع محدودیت‌ها و تعرفه‌ها. با این حال انتظار می‌رود ترامپ ضمن معکوس کردن روند ۷۵ ساله کاهش نرخ تعرفه‌ها در آمریکا، نرخ تعرفه‌ها را در سال ۲۰۲۵ به ۸.۴ درصد برساند که بالاترین میزان از سال ۱۹۴۸ تاکنون خواهد بود. برخلاف آنچه تیم حمایت‌گرای ترامپ تصور می‌کند، در تاریخ اقتصادهای پیشرفته، هیچ نمونه‌ای وجود ندارد که در آن اعمال گسترده تعرفه‌ها منجر به اثرات مثبتی شده باشد، حتی یک مورد. مشکل لیبرال‌ها این است که هدف وسیله را برای آن‌ها توجیه نمی‌کند و لذا می‌خواهند به اهداف رادیکال (آنچه مورد حمایت اکثریت نیست) خود با استفاده از ابزارهای غیررادیکال (آنچه مورد حمایت اکثریت است) دست پیدا کنند.

منابع:

- de Rugy, Veronique (2025). "The Libertarian DOGE Derangement Syndrome?", National Review, 8 MAR 2025
- Luse, Jeff (2025). "Trump Is Sabotaging His 'Drill, Baby, Drill' Agenda", Reason, 28 MAR 2025
- Pino, Dominic (2025). " Free Trade Is How You Live Your Life", National Review, 27 MAR 2025
- The Editorial Board, "Trump to Auto CEOs: No Price Increases", The Wall Street Journal, 28 MAR 2025